

تبیین نظریه دین طبیعی با تأکید بر رویکرد فرگشتی دانیل دنت و نقدهای خداپاورانه آلون پلنتینگا

هژیر مه‌ری*

چکیده

در این مقاله ابتدا با تبیین نظریه دین طبیعی، بررسی زیست‌شناسانه‌ای از دین ارائه می‌شود و دین هم‌چون پدیده‌ای طبیعی بررسی می‌شود. از نظر نئوداروینیست‌ها دین حتی اگر متعالی و از جهان دیگر باشد می‌تواند به عنوان پدیده‌ای طبیعی که به توسط انسان ظهور یافته و محقق شود، ملاحظه شود. برای تفسیر رویکرد دین طبیعی می‌توان گفت نئوداروینیست‌هایی چون دنت، نمی‌خواهند دین را «تبیین» کنند، بلکه می‌خواهند علاقه انسان‌ها را به دین به صورت فرگشتی بیان کنند؛ یعنی در این تبیین، روایتی تاریخی و فرگشتی از دین ارائه می‌شود و همچنین دین را از امور سازگار با اجتماع می‌داند که توانسته است در یک انتخاب طبیعی باقی بماند. استدلال دنت در خصوص ماندگاری دین این است: «دین به این علت باقی مانده است که قدرت نظم‌بخشیدن به اجتماع را داشته باشد و گرنه طبیعت آن را از میان می‌برد». از بین خداپاوران معتقد به نظریه تکامل، پلنتینگا نقدهایی به دنت مبنی بر نظریه خود بر اساس خداپاوری و «فرگشت خداپایاد» وارد می‌کند، از نظر پلنتینگا خدمت عمده دنت به موضوع فرگشت و دین‌پژوهی تکاملی ناظر به طرح نظریه ایده خطرناک داروین است. ما در این مقاله نشان خواهیم داد، ایده داروین، لزوماً خطرناک نیست و می‌توان فرگشت را به عنوان الگویی برای آفرینش الهی در نظر گرفت.

کلیدواژه‌ها: داروینیسم، دین‌پژوهی، فرگشت، دنت، پلنتینگا.

* استادیار دانشگاه مازندران (Hazhirmehri@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۴

۱. مقدمه

در طول تاریخ دوهزار سالهٔ فلسفه استدلال‌هایی دربارهٔ وجود خدا مطرح شده‌اند که استدلال وجودشناختی برای اثبات وجود خدا و استدلال‌های مبتنی بر مسئلهٔ شر علیه وجود خدا، از جملهٔ مهم‌ترین آن‌ها هستند. بسیاری از ما زمان و توان قابل توجهی را صرف مطالعهٔ استدلال‌های مربوط به وجود خدا کرده‌ایم و برخی نیز هم‌چنان در پی تدوین استدلال‌های جدید ضد وجود خدا هستند و با استدلال‌هایشان به شدت به استدلال‌های خداشناسانه مؤمنان حمله می‌کنند گویی، سعی می‌کنند یک نظریهٔ علمی رقیب را ابطال کنند. از جمله فیلسوفان تجربه‌گرایی که ضد خدا استدلال اقامه می‌کند دیوید هیوم است که حدود ۲۰۰ سال قبل دو کتاب در باب دین نوشت. یکی دربارهٔ تاریخ طبیعی دین (*The natural history of religion*) (۱۷۵۷) و دیگری دربارهٔ مبنای عقلانی دین با عنوان *گفت‌وگوهای دربارهٔ دین طبیعی (Dialogues concerning natural religion)* (۱۷۷۹). هیوم می‌خواست ببیند که آیا دلیل علمی برای باور به خدا وجود دارد.^۱

دین نیز در تبیین دین رویکردی طبیعی دارد و معتقد است تبیین دین چون تشریح سرطان ممکن است. از نظر وی زمان کنار گذاشتن امور ممنوعه در خصوص دین‌پژوهی فرا رسیده است؛ بنابراین مطابق این دیدگاه ایمان طبق تعریف به معنای باور به چیزی است که به لحاظ علمی نمی‌توان وجودش را ثابت کرد.^۲

در این مقاله ابتدا مباحث مهم نظریهٔ دین راجع به دین طبیعی با رویکرد فرگشتی در دین‌پژوهی بررسی می‌شود و سپس قرائت پلنتینگا از استدلال‌های دین و نقدهای خداپاورانه‌اش به نظریهٔ دین مطرح می‌شوند و در پایان نیز نقدهای نگارنده به موضوع مورد پژوهش و نتیجه‌گیری نهایی خواهد آمد.

۲. نگاه دین به دین

چگونه دین را تعریف می‌کنیم؟ مهم نیست که چگونه دین را تعریف می‌کنیم زیرا می‌خواهیم پدیده‌های مجاور مانند معنویت، تعهد به سازمان‌های سکولار، پای‌بندی متعصبانه به گروه‌های اخلاقی یا تیم‌های ورزشی، خرافات و امثالهم را مورد بحث و بررسی قرار دهیم که شاید جزو ادیان نباشند. آنچه معمولاً ادیان می‌نامیم از طیفی از پدیده‌های کاملاً متفاوت که در شرایط گوناگون به وجود آمده‌اند و برآیندهای گوناگونی

دارند و خانواده متزلزلی از پدیده‌ها را می‌سازند تشکیل شده‌اند نه یک گونه طبیعی مانند یک عنصر شیمیایی یا یکی از انواع.

به نظر دنت آن‌چه احترام گسترده به تمام ادیان گوناگون را حفظ می‌کند و دوام می‌بخشد این معناست که افرادی که دین‌دار هستند همه دارای نیات نیک هستند و می‌کوشند زندگی اخلاقی‌ای داشته باشند، از ارتکاب به شر و بدی پرهیزند و خطاها و گناهان خود را جبران و اصلاح کنند. شخصی که آن‌قدر خودخواه و درعین حال ساده‌لوح است که می‌کوشد تا خود را کاملاً به قدرت‌های فوق طبیعی شیطانی مجهز کند که راه خود را در دنیا بگشاید، در عالم خرافات به سر می‌برد و به‌هیچ‌وجه شایسته چنین احترامی نیست.

۲.۱ دین طبیعی و دین وحیانی

آیا دین طبیعی مثل یک غذای طبیعی است که نه تنها خوش مزه است بلکه سالم و ارگانیک هم هست؟ حال ممکن است این مطلب درست باشد اما منظور دنت از دین طبیعی این نیست. منظور دنت می‌تواند این باشد که دین یک کاردستی، یا محصول فعالیت ذهن انسان نیست؛ مثلاً لخت راه رفتن طبیعی است اما لباس پوشیدن خیر. این که دین را به این معنا طبیعی بدانیم کاملاً نادرست است. ادیان از طریق فرهنگ و زبان و نشانه منتقل می‌شوند نه از طریق ژن؛ بنابراین، منظور دنت از دین طبیعی، این نیست. با اندکی چرخش در تأکید، باید بگوییم که منظور دنت این است که دین عبارت است از انجام آن‌چه به طور طبیعی می‌آید، نه یک مزه اکتسابی یا یک مزه تعلیم داده شده. به این معنا، سخن گفتن طبیعی است اما نوشتن نه. نوشیدن شیر طبیعی است اما نوشیدن نه. گوش دادن به «موسیقی تونالیت»^۳ طبیعی است اما شنیدن موسیقی غیر تونالیت خیر. خیره شدن به غروب خورشید طبیعی است اما خیره شدن به نقاشی‌های پیکاسو خیر. در این جا حقیقتی نهفته است: دین یک فعل غیر طبیعی نیست، اما منظور دنت این هم نیست. منظور از طبیعی بودن دین، طبیعی در برابر مافوق طبیعی است، منظور این است که یک پدیده انسانی از وقایع، اندام‌ها، اشیا، ساختارها، الگوها و ... تشکیل شده است که همه از قوانین فیزیک یا زیست‌شناسی تبعیت می‌کنند لذا مستلزم معجزه نیستند، و منظور دنت از دین طبیعی این است.

توجه به این نکته مهم است؛ درست است که خدا وجود دارد و خدا خالق هوشیار،

آگاه و عاشق همه ماست ولی به نظر دینت خود دین نیز به مثابه مجموعه‌ای از پدیده‌ها یک پدیده کاملاً طبیعی است. هیچ‌کس فکر نمی‌کند که نوشتن کتابی مثلاً با عنوان ورزش به مثابه پدیده‌ای طبیعی یا سرطان به مثابه پدیده‌ای طبیعی الحادی باشد. هم ورزش و هم سرطان (به رغم اغراق‌های حامیان و مدافعان گوناگون) هر دو به مثابه پدیده‌هایی کاملاً طبیعی و شناخته‌شده هستند. محققان بسیاری از رشته‌ها ورزش و سرطان را موضوع پژوهش‌های علمی خود قرار داده‌اند و دیدگاه‌های دینی مختلفی در این باره وجود دارد. همه آن‌ها فرض را بر این می‌گیرند که پدیده‌هایی که آن‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهند طبیعی‌اند. این مسئله به معنای پیش‌داوری و تعصب در مورد باورهای دینی نیست؛ برای مثال شاید معجزه‌های ورزشی وجود داشته باشند که عملاً قوانین طبیعت را نقض کنند، شاید درمان برخی سرطان‌ها معجزه باشد، در این صورت با فرض وجودداشتن معجزه و با در نظر گرفتن این مهم که علم تجربی با مبنایی پوزیتیویستی قادر به توضیح و توجیه پدیده‌هایی چون معجزه نیست، بایستی به غیر علمی بودن برخی امور و پدیده‌ها مثل شانس توجه کنیم چون ممکن است دین هم از این قسم امور باشد که در این مقاله آن را بررسی می‌کنیم.

۲.۲ رویکرد علمی در دین پژوهشی

در مورد این‌که تجلیات و مظاهر زمینی دین را باید بخشی از طبیعت به حساب آورد، نوعی سردرگمی وجود دارد؛ و این سؤال پیش می‌آید که آیا دین خارج از مرزهای علم قرار دارد؟ این مسئله به منظور و مراد ما از دین بستگی دارد. اگر منظور ما تجارب دینی، باورها، اعمال، متون، دست‌ساخته‌ها، نهادها، درگیری‌ها و تاریخ «همو ساین‌ها»^۴ باشد، در این صورت، دین کاتالوگی حجیم و مفصل از پدیده‌های کاملاً طبیعی است. اگر هم آن را حالات روان‌شناختی، توهم ناشی از مصرف دارو و خلسه دینی بینگارید، باز به حوزه پژوهش عصب‌شناسان و روان‌شناسان مربوط می‌شود. اگر تمرین قابلیت‌های شناختی، به خاطر سپردن جدول زمانی عناصر باشد، پدیده‌ای است مثل به خاطر سپردن نماز خداوند. اگر نمونه‌هایی مانند مهندسی، پل‌های معلق و کلیساهای جامع را در نظر بگیریم همه از قانون جاذبه تبعیت می‌کنند و در معرض همان اشکالات علم و پاسخ‌گو نبودن آن در تمام زمینه‌ها می‌رسیم.

دینت معتقد است پژوهش‌هایی که تاکنون دربارهٔ دین انجام شده‌اند به‌ندرت بی‌طرفانه بوده‌اند و ما به پدیده‌های دینی نزدیک نشده‌ایم تا آن‌ها را بی‌پرده و از نزدیک مطالعه کنیم. ولی بی‌طرف بودن در رویکردهای مختلف دین‌پژوهی تا حدی غیرممکن است چون بسیاری از مردم بی‌طرفی را فی‌نفسه نوعی خصومت تلقی می‌کنند؛ و از آن‌جاکه دین به‌طور مشخص برای بسیاری از مردم اهمیت زیادی دارد، پژوهش‌گران تقریباً هیچ‌گاه تلاش نمی‌کنند که بی‌طرف باشند. آن‌ها همیشه خواسته‌اند جانب احترام را نگه دارند یا این‌که خصومت نشان داده‌اند. به این دلیل، یک الگوی نامناسب در کار دین‌پژوهی بوده است که انجام گرفته است. افرادی که می‌خواهند دین را مطالعه کنند معمولاً به دنبال منافع خودشان هستند و دو حالت در این‌جا قابل تصور است: دین‌پژوهان یا می‌خواهند از دین مورد علاقهٔ خود در برابر منتقدان دفاع کنند یا می‌خواهند غیرعقلانی بودن یا شکننده بودن دین را اثبات کنند و این سبب می‌شود که تعصب را وارد روش‌شان کنند. این انحراف اجتناب‌ناپذیر است و در تمام عرصه‌های علمی حاکم است.

ولی نکته‌ای که بایستی بدان توجه کرد این است که در مطالعهٔ دین، قضیه فراتر از این‌هاست. اگر شما گمان می‌کنید که عدم تأیید یک فرضیه دربارهٔ یک پدیدهٔ دینی یا پدیدهٔ دینی دیگر نه‌تنها یک نقص در مبنای یک نظریه نیست بلکه یک فاجعهٔ اخلاقی است در این صورت یا شما تمام ملاحظات را در نظر نگرفته‌اید، یا این‌که دست‌کم، ناظران چنین برداشت می‌کنند.

۳. نگاه دینت به چیستی دین

همان‌طور که از مطالعهٔ دین‌پژوهان مشخص می‌شود برخی ادیان، چنان‌چه حدود مرزهای زیستی‌مان را بازتر کنیم، تاریخی به طول چندین هزاره دارند. کلیسای مورمون کم‌تر از ۲۰۰ سال قدمت دارد. همان‌گونه که نام رسمی این کلیسا به ما می‌گوید: کلیسای عیسی مسیح قدیسان آخرالزمان. پروتستان‌تیزم کم‌تر از ۵۰۰ سال قدمت دارد، اسلام کم‌تر از ۱۵۰۰ سال، مسیحیت کم‌تر از ۲۰۰۰ سال. عمر یهودیت حتی دو برابر آن هم نیست؛ و یهودیت امروز از متقدم‌ترین یهودیت شناخته‌شده منشعب شده است. درعین حال، این یهودیت‌های مختلف در مقایسه با زیرشاخه‌های پراکندهٔ شعبات مسیحیت که در دو هزارهٔ گذشته شکل گرفته‌اند تاریخ کم‌تری دارند.

از حیث زیستی، این‌ها دوره‌های زمانی کوتاه هستند. دوره‌های زمانی ادیان به لحاظ زمانی قابل مقایسه با دوران‌های دیگر شاخصه‌های فرهنگ انسانی هم نیستند. برای مثال نگارش، بیش‌تر از ۵۰۰۰ سال قدمت دارد، کشاورزی بیش از ۱۰ هزار سال و زبان، چه کسی می‌داند؟ شاید ۴۰ هزار سال و شاید هم ۱۰ یا ۲۰ برابر بیش‌تر از دو مورد قبل؛ و این یک موضوع پژوهشی بحث‌انگیز است؛ و از آن‌جا که پذیرفته شده اسن که زبان‌های طبیعی بالضروره از دل نوعی زبان سرنمون (اصلی - مادر) پدید آمده‌اند، در مورد تاریخ تولد زبان هیچ نوع اجماعی وجود ندارد. حال این پرسش پیش می‌آید که آیا زبان کهن‌تر از دین است؟ یعنی ما سرآغاز به وجود آمدن اموری چون زبان که تاریخ دقیق پیدایش آن به دلیل کهن بودنش مشخص نیست، را تاریخ‌گذاری می‌کنیم. تا آن‌جا که شواهد و مدارک تاریخی یا باستان‌شناختی به دست آمده نشان می‌دهند زبان بسیار کهن‌تر از دین است. به لحاظ علمی و زیست‌شناختی متقدم‌ترین شاهد باستان‌شناختی در مورد پیدایش انسان، گورستان کروماگنون‌ها در جمهوری چک است که حدود ۲۵ هزار سال قدمت دارد. دشوار می‌توان گفت اما چیزی شبیه دین ممکن است در اوایل پیدایش زبان یا حتی پیش از آن وجود داشته باشد.

لاوسن در این زمینه چنین می‌گوید:

نیاکان ما پیش از آن‌که چیزی به عنوان دین وجود داشته باشد چگونه بودند؟ آیا آن‌ها مانند گروه شامپانزه‌ها بودند؟ آن‌ها به غیر از غذا، شکار و جفت راجع به چه چیزهایی صحبت می‌کردند؟ آب‌وهوا؟ گپ و اختلاط؟ خاک فرهنگی و روان‌شناختی‌ای که دین برای اولین بار در آن رشد پیدا کرده چه بوده است؟ (Lawson and Maculey, 2002: 90).

ما می‌توانیم موقتاً برعکس عمل کنیم و بر مبنای الزامات زیستی بنیادین مان دست به نتیجه‌گیری بزنیم: هر گام نوآورانه باید هزینهٔ خود را پردازد، البته در شرایط موجودی که در آن اتفاق افتاده و مستقل از نقش آن در محیط‌ها و شرایط دیگر. ولی چه چیزی می‌تواند تنوع و تشابه مفاهیم دینی سراسر دنیا را توضیح دهد؟ آیا تشابهات، برخاسته از این واقعیت است که تمامی مفاهیم دینی ناشی از مفهوم پیشینی مشترکی‌اند که به مرور زمان و به موازات گسترش مردم در سراسر جهان اشاعه پیدا کرده‌اند، یا این قبیل مفاهیم، فقط به این دلیل که به قدر کافی روشن و حقیقی‌اند که برای مردم روشن می‌شوند، به طور مستقل توسط هر فرهنگ بازکشف شده‌اند؟ پرواضح است که این‌ها مثنی ساده‌انگاری خام‌دستانه است، اما دست‌کم تلاش‌هایی هستند جهت پرسش و پاسخ. پرسش‌هایی که اغلب مورد

بی‌توجهی مردم قرار گرفته است؛ مردمی که رازآلودبودن پدیدهٔ دین برایشان جذابیت خاصی دارد وقتی کارکرد دین را به صورت معقول می‌یابند علاقه و انگیزه‌شان را در این مورد خاص از دست می‌دهند.

تا بدین‌جا نکتهٔ اصلی دنت در تبیین دین تأکید بر این مسئله است که ما گرچه هنوز پاسخ پرسش‌های مهم در باب دین‌پژوهی را نمی‌دانیم اما می‌توانیم آن‌ها را کشف کنیم. تلاش برای پرکردن شکاف‌های دانش‌مان در مورد دین ما را وادار می‌کند تا پرسش‌هایی را مطرح کنیم که پیش‌تر به آن‌ها توجه نداشتیم و موضوع را از چشم‌اندازی بنگریم که ما را قادر کند تا پرسش‌های بیش‌تری مطرح کنیم و به آن‌ها پاسخ دهیم. حال آن‌که بسیاری از افراد ممکن است آرزو کنند که این‌ها پرسش‌هایی بی‌پاسخ باشند.

۴. مطالعهٔ جامعه-روان‌شناختی دنت نسبت به دین

تعبیر «باور به باور» یکی از ابداعات دنت در زمینهٔ روان‌شناسی تکاملی دین است و البته این اصطلاح فقط به دین محدود نمی‌شود اما بایستی به این نکته هم توجه کرد که در هیچ‌جای دیگر به این گستردگی مورد بحث نبوده است.

حال این سؤال پیش می‌آید، وقتی مردم بفهمند که دیگر به خدا باور ندارند، چه می‌کنند؟ برخی از آن‌ها هیچ کاری نمی‌کنند؛ آن‌ها باز هم به مکان‌های مقدس می‌روند و حتی به عزیزانشان هم نمی‌گویند. آن‌ها به آرامی به زندگی‌شان ادامه می‌دهند و درست مثل قبل اخلاقی زندگی می‌کنند. عده‌ای دیگر، مثل دان کیوپیت، نویسندهٔ *سرنوشت ادیان پس از خدا*، فکر می‌کند که باید به دنبال یک اعتقادنامهٔ دینی باشد که افراد بتوانند مستقیماً آن را تأیید کنند. آن‌ها باور راسخی دارند مبنی بر این‌که باور به خدا چیزی است که باید حفظ شود، لذا وقتی تلقی سنتی از خدا را مشخصاً غیر قابل باور می‌یابند، باز تسلیم نمی‌شوند؛ و دنبال جانشین می‌گردند و این جست‌وجو، یک بار دیگر، لزوماً آگاهانه و عامدانه نیست.

۱.۴ بررسی روان‌شناسی دین در باور به وجود خدا

مسئلهٔ «باور به خدا» سبب می‌شود مردم این امر مسلم را نپذیرند که عمدهٔ اطلاعات سنتی دربارهٔ خدا از حیث باورکردن، یکسان است، اما تعداد معدودی تصدیق می‌کنند که ما چقدر از خدای سفر پیدایش (۲:۲۱) دور شده‌ایم؛ خدایی که یک تکه از استخوان دندهٔ آدم را کند

و آن را با انگشتش به گوشتی جوش داد و حوا را خلق کرد.

ریچارد داوکینز در کتاب «شیطان روحانی» (*A Devil's Chaplain*) چند توصیه می‌کند اما از پیش، می‌داند که کسی به آن‌ها توجه نمی‌کند چون مردم می‌توانند این شاه‌بیت قضیه را ببینند که می‌گوید:

موحدان مدرن ممکن است تصدیق کنند که وقتی نوبت به بعل و گوسالهٔ زرین، شور (خدای قوم نورث)، وٴتان (نام دیگر اودین، خدای مردم اروپای شمالی)، پوسیدون و آپولو، میترا و آمون رع می‌رسد، آن‌ها در واقع، ملحد هستند. ما نسبت به اکثر خدایانی که بشریت تا به حال به آن‌ها باور داشته، ملحد هستیم. برخی از ما یک خدا بیش‌تر نداریم (Dawkins, 2003 a: 150).

به نظر دنت بحث‌های مربوط به وجود خدا عمدتاً در چهارچوبی مبهم و هاله‌ای از تعصب انجام می‌شود. وی در این زمینه چنین می‌نویسد:

تمام یکتاپرستی‌های بزرگ فرض می‌کنند که خدا در تاریخ عمل می‌کند و دنت می‌خواهد نشان دهد که دست‌کم به لحاظ جامعه‌شناختی، آن‌ها کاملاً درست می‌گویند: بخش اعظمی از تاریخ، فتوحات و شکست‌ها، از جانب یک خدای حقیقی انجام گرفته است (Dennett, 2001, 261).

به نظر دنت در تحقیق در مورد دین وقتی نوبت به خدا می‌رسد راه مشخصی برای گذر از مه‌کژفهمی برای رسیدن به اجماعی دربارهٔ موضوع مورد بحث وجود ندارد؛ و دلایل جالبی وجود دارد که چرا مردم اصرار دارند تعریفی خاصی از خدا داشته باشند. این مه‌ها (غبارهای) نفهمی و ناکامی در ارتباط یگانه موانع آزاردهنده برای انکار و ابطال جدی نیستند؛ آن‌ها خود ویژگی‌هایی از ادیان را طراحی می‌کنند که فقط خودشان باید آن‌ها را از نزدیک بررسی کنند.

دنت برای توضیح نظریه‌اش به عنوان دین به مثابهٔ پدیدهٔ طبیعی چنین می‌گوید:

آیا باور من مبنی بر این‌که باور به فرگشت راهی به سوی نجات است، خود یک دین نیست؟ خیر؛ تفاوت بسیار است. ما که فرگشت را دوست داریم به کسانی که علاقه‌شان به تکامل اجازه نمی‌دهد تا در مورد آن عقلایی و درست بیندیشند، افتخار نمی‌کنیم. بلکه برعکس، ما از آن‌ها که بدفهمی‌شان و برخورد‌های احساسی‌شان با این‌گونه مسائل سبب شده تا خود و دیگران را گمراه کنند سخت انتقاد می‌کنیم. از نگاه ما، هیچ پناهگاه امنی برای راز یا عدم فهم و شناخت چیزی وجود ندارد. بله، تواضع و خضوع و شادی محض

در برابر عظمت چشم انداز فرگشت وجود دارد اما این به معنای تعطیل عقل و استدلال نیست؛ بنابراین، من گسترش و بسط واژه فرگشت را یک ضرورت اخلاقی می‌بینم اما فرگشت، دین من نیست. من دین ندارم (Dennett, 2006: 268).

اکنون، این پرسش به ذهن خطور می‌کند که: مخالفان و موافقان دین کدام‌اند؟ آیا دین ارزش این را دارد که اغلب مردم جهان این‌چنین به آن وفادار باشند؟ ویلیام جیمز در این مورد ما را راهنمایی می‌کند؛ و ما از کلام او به عنوان چهارچوب برای بیان حرف دین بهره می‌بریم. ویلیام جیمز خاطر نشان کرده است که ادیان به رغم تمام مدعیاتشان در خصوص ازلیت و ابدیت و اصول تغییرناپذیر، تغییر می‌کنند و متحول می‌شوند و می‌گویند که این فرگشت همیشه در مورد ارزش داورهای انسان پاسخ داده است:

آنچه من انجام می‌دهم عبارت است از آزمودن تقدس (قدسیت) با فهم متعارف، استفاده از معیارهای انسانی برای تعیین این که حیات دینی تا کجا خود را از جمله ایده‌آل‌های انسانی می‌داند. این چیزی جز حذف ضعیف و بقای قوی نیست؛ که البته در مورد باور دینی به کار می‌رود؛ و اگر بدون تعصب به تاریخ بنگریم، باید بپذیریم که هیچ دینی در درازمدت دوام نیاورده است (Dennett, 2006: 269).

۲.۴ نقش و مطالعه جامعه‌شناختی در باورهای دینی

هنوز کنجکاوای زیادی در مورد پدیده‌ای که افراد آن را باور دینی می‌نامند، وجود دارد اما بهتر است آن را اعتراف دینی بنامیم.

این شاخصه‌ای است که مدت زیادی است مرا به خود مشغول داشته و درعین حال مرا بیش تر قانع می‌کند که پروژه هیوم در مورد دین طبیعی (ارزیابی استدلال‌هایی له یا علیه وجود خدا) تلاشی کاملاً بی‌بهره است (Dennett, 2006, 272).

لودویک ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی خود (۱۹۵۳) می‌گوید:

فرض کنید هر کسی یک جعبه دارد که در داخل آن جعبه چیزی قرار دارد: ما آن چیز را سوسک (Beetle) می‌نامیم. هیچ‌کس نمی‌تواند داخل جعبه دیگری را نگاه کند؛ و هر کس می‌تواند بگوید با نگاه کردن به سوسک (داخل جعبه) خود می‌داند که سوسک چیست. در این جا هر کس می‌تواند چیز متفاوتی در جعبه خود داشته باشند. حتی می‌توان تصور کرد که این چیز دائماً تغییر کند؛ اما فرض کنید که واژه سوسک در زبان این افراد یک کاربرد داشته باشد؟ در این صورت، این دیگر به عنوان نام یک چیز نمی‌تواند به کار رود. چیزی که

داخل جعبه است به هیچ وجه جایگاهی در زبان ندارد؛ حتی یک چیز هم نیست: چون حتی جعبه هم ممکن است خالی باشد. حتی می‌توان این چیز را حذف کرد و کنار گذاشت^۹ (Wittgenstein, 1953, section 293).

مطالب فراوانی در مورد جعبهٔ سوسک (Beetle) ویتگنشتاین نوشته شده است اما مشخص نیست که آیا کسی کاربست باور دینی این قضیه را بررسی کرده است یا نه. وقتی نوبت به تفسیر عقاید دینی دیگران می‌رسد، هر شخص، یک بیرونی (outsider) است. چرا؟ چون عقاید دینی مربوط به موضوعاتی است که فراتر از مشاهده و فراتر از آزمون معنادار هستند، بنابراین، تنها چیزی که هر کس می‌تواند دربارهٔ آن حرف بزند، رفتار دینی و به طور خاص، رفتار اعتراف است. کودکی که در یک فرهنگ بزرگ می‌شود، مانند یک انسان‌شناس محصور کسانی (آگاهانی) است که اعترافشان نیازمند تفسیر است. شما کاملاً می‌دانید که به اعتقادات دینی که در آن بزرگ شده‌اید، دسترسی ندارید. من فقط از شما می‌خواهم که این نکته را تعمیم دهید تا جایی که بدانید وضعیت دیگران هم بهتر از شما نیست.

۳.۴ نقش بنیادین استدلال‌های وجودی خدا در باورهای دینی

در این قسمت از مقاله، به استدلال‌های مربوط به اثبات وجود خدا می‌پردازیم. همان‌طور که می‌دانیم، طیفی از استدلال‌هایی مربوط به خدا وجود دارد. ما می‌توانیم با خدایان انسان‌گونه در کتب مقدس ادیان آغاز کنیم و استدلال‌های تاریخی مستند را بررسی کنیم، از جملهٔ این استدلال‌ها: بر طبق کتاب مقدس (عهدین) که حقیقت مکتوب است، خدا وجود دارد، همیشه وجود داشته و جهان را چند هزار سال پیش در هفت روز خلق کرده است. استدلال‌های تاریخی ظاهراً برای آن‌هایی که به خدا اعتقاد دارند، قانع‌کننده است.

استدلال‌های منطقی را بسیاری از متفکران مورد توجه قرار داده‌اند از جمله بسیاری از فیلسوفانی که سال‌ها به دقت آن‌ها را مورد بررسی قرار داده‌اند. آن‌ها می‌گویند که این استدلال‌ها عمدتاً پازل‌های فکری هستند تا طرح‌های علمی جدی. برای نمونه استدلال وجودشناختی را در نظر بگیرید، این استدلال اولین بار توسط آنسلم در قرن ۱۱ به عنوان پاسخی مستقیم به *مزمیر* (۱:۱۴)، مطرح شد. آنسلم می‌گوید، اگر آن نادان مفهوم خدا را می‌فهمد، باید بفهمد که خدا (در مقام تعریف) بزرگ‌ترین موجود قابل درک است، یا به

تعبیر پیچیده‌تر، وجودی بزرگ‌تر از آن‌که چیزی بتواند آن را درک کند؛ اما در میان کمالات، این بزرگ‌ترین موجود قابل درک باید وجود داشته باشد، چون اگر خدا فاقد وجود باشد در این صورت، وجودی بزرگ‌تر از خدا هست که بتوان آن را درک کرد؛ یعنی خدا با تمام کمالاتش به علاوه وجود! خدایی که فاقد وجود است، وجودی بزرگ‌تر از آن نیست که هیچ چیز نتواند آن را درک کند؛ بنابراین، خدا باید وجود داشته باشد. آیا این استدلال قانع‌کننده است؟ یا فکر می‌کنید که این نوعی ترفند منطقی است؟

در قرن ۱۸ و از زمان امانوئل کانت اعتقاد عامی وجود داشت مبنی بر این‌که شما با منطقی محض نمی‌توانید هیچ چیز (غیر از امور انتزاعی) را ثابت کنید. شما می‌توانید ثابت کنید که عددی بزرگ‌تر از تریلیون وجود دارد و نقطه‌ای وجود دارد که در آن خطوط، سه زاویه هر مثلث را نصف می‌کنند و برای هر ماشین چرخنده، یک جمله گودل^۶ (Godel sentence) وجود دارد، اما فقط با روش‌های تا حدی تجربی می‌توانید ثابت کنید که چیزی که در جهان مادی اثر می‌کند وجود دارد. کسانی هستند که با روایت‌های به‌روزشده استدلال وجودشناختی آنسلم مخالف‌اند و همچنان در برابر آن‌ها می‌ایستند، اما بهایی که آن‌ها برای دسترسی به یک برهان منطقی محض می‌پردازند، ذهنی بی‌شکل و کاملاً غریب‌ان است. حتی اگر یک وجودی بزرگ‌تر از آن است که چیزی بتواند درکش کند، بالضروره وجود داشته باشد، همان‌گونه که استدلال‌های آن‌ها تأکید می‌کند. این از آن وجودی که رحمن، عادل یا عاشق است، بسیار دور خواهد بود مگر آن‌که مطمئن باشید که از همان ابتدا آن را این‌گونه تعریف کرده‌اید.

۵. بررسی نقدهای پلنتینگا به تبیین دنت از دین

از نظر پلنتینگا خدمت عمده دنت به موضوع فرگشت و دین ناظر به پژوهش وی در کتاب *ایده خطرناک داروین* است. به گفته دنت، ایده خطرناک داروین (ایده‌ای که خود نیز از آن دفاع می‌کند) عملاً تفکری است که جهان ما با تمام زیبایی و شگفتی‌اش و تمام طراحی باشکوهش ساخته و پرداخته خدا یا هر چیزی شبیه او نیست. در عوض، به گفته دنت، جهان محصول «انتخاب طبیعی»، یک جهش ژنتیکی تصادفی، یک فرایند کورکورانه، ناآگاهانه، مکانیکی و الگوریتمی است که بدون کمک ذهن، از بطن آشفتگی، طرحی درمی‌اندازد.

از نظر پلنتینگا، در این جا ایده خطرناک داروین عبارت از این است: سطح الگوریتم، سطحی است که بهترین توجیه را برای سرعت آنتلپ (نوعی گوزن)، بال عقاب، شکل اُرکید، تنوع انواع و دیگر رویدادهای شگفت‌آور جهان طبیعت دارد (دنت در کتاب، شکستن: طلسم دین به مثابه پدیده طبیعی (*Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon*) می‌افزاید که همین وضعیت در مورد خلق و خوی ما، حساسیت‌های دینی ما، میل ما به هنر و علاقه و توانایی ما برای پرداختن به علم صادق است). تمام شگفتی‌های جهان بدون کمک خدا یا هر چیزی شبیه خدا به وجود آمده است. این همه، تنها به لطف فرایند طبیعی فاقد ذهن (بی‌شعور) اتفاق افتاده است. انسان‌ها و مابقی موجودات نتیجه یک فرایند مکانیکی صرف هستند؛ آن‌ها را خدا (یا هر چیز دیگر) طراحی و ساخته و پرداخته نکرده است. به‌طور کلی، سخن آن است که ذهن، هوش، آینده‌نگری، طراحی و برنامه‌ریزی، همگی مُتَاخِرَّانِ عالم هستند (بعدهاً پدید آمده‌اند) و خود مخلوق فرایند بی‌شعور انتخاب طبیعی‌اند. حال، چرا کتاب *ایده خطرناک داروین*؟ چون اگر بپذیریم که (به گفته دنت) ما باید ایده‌های بچه‌گانه در مورد خدا، اخلاق، ارزش، معنای زندگی و ... را بازنگری کنیم، خوب چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ مسیحیان و موحدان دیگر، این تفکر را رد می‌کنند که ذهن و هوش (عقل)، پیش‌بینی و برنامه‌ریزی، تاریخ این عالم‌اند. آن‌ها این تفکر را رد می‌کنند چون معتقدند که خدا، مَثَلِ اعْلَایِ ذهن، همواره وجود داشته است. لذا ذهن همیشه وجود داشته است و در ایجاد و طراحی هر آنچه هست دخیل بوده است. در واقع بسیاری از موحدان ایجاد ذهن از صرف ماده بی‌شعور را محال می‌دانند.

۱.۵ واکاوی استدلال دنت از دیدگاه پلنتینگا

اکنون باید به این مطلب پردازیم که دنت چگونه به نفع این ایده استدلال می‌کند؟ نخست آن‌که، او تأکید می‌کند که حیات یک‌سره از راه فرگشت اتفاق افتاده است و در این جا ما به یک هبوط دستکاری شده می‌اندیشیم. در واقع، اگر در این قضیه تردید کنید، دچار جهلی نابخشودنی شده‌اید: بی‌پرده و در عین حال منصفانه می‌توان گفت که از نظر دانیل دنت در عصر حاضر هر کسی در این‌که تنوع حیات در گونه‌های گوناگون جانوری و گیاهی روی زمین محصول فرایند فرگشت است تردید کند نسبت به عصر و زمانه خود با توجه به کشفیات فرگشت نادان است و این امر بسیار خطرناک است چراکه ممکن است در سایر

امور زندگی شخص هم دخالت کند.

بایستی توجه داشته باشید که شما نباید فرگشت را رد کنید تا مستحق جهل نابخشودنی شوید: تمام آنچه باید انجام دهید آن است که این تردید را حفظ کنید. شاید شما یک موحد باشید؛ شما اعتقاد دارید که خدا به هر صورت جهان را آفریده است؛ شما شواهد مربوط به فرگشت را به دقت مطالعه می‌کنید اما در نهایت شک می‌کنید که خدا این کار را به این صورت انجام داده باشد (شما گمان می‌کنید که خدا برخی اشکال حیات را مستقیماً آفریده باشد): به گفته دنت، در این صورت شما دچار جهل نابخشودنی هستید.

در اینجا دنت از داو کینز هم پیشی گرفته است؛ او کسی بود که در ۱۹۸۹ در قسمت نقد کتاب نشریه نیو یورک تایمز نوشت که:

این جمله کاملاً بی‌خطر است که بگوییم: اگر شما شخصی را دیدید که ادعا می‌کند به فرگشت باور ندارد، آن شخص جاهل، احمق یا سفیه است (حتی شرور، اما من ترجیح می‌دهم این‌گونه ننگرم) (Plantinga, 2011: 98).

البته مدعای دنت صرفاً این نیست که تمامی شگفتی‌های زندگی جدید محصول فرایند هبوط دستکاری شده است؛ او مدعای مهم‌تری را مطرح می‌کند مبنی بر این‌که مکانیزم نهفته در پس این فرایند، مکانیزمی داروینی است. این مکانیزم دو بخش دارد. نخست این‌که یک منبع تنوع ژنتیکی وجود دارد: این کلان‌دید معمول، جهش ژنتیکی تصادفی است، جهش‌های ژنتیکی علی‌الظاهر محصول خطا در تکثیر، اشعه‌های کیهانی سرگردان، عوامل شیمیایی یا چیزهای دیگر هستند. البته این مسئله چندان اهمیتی ندارد. اغلب تغییرات حاصله خطرناک‌اند. تنها تعداد معدودی به تغییرات سازگار می‌انجامند؛ و برخی از آن تغییرات سازگار ارثی‌اند. چه‌بسا نتیجه این باشد که اخلاف ارگانیزمی (موجود زنده) که جهش ژنتیکی از آن‌ها حاصل شده است بتواند کمی سریع‌تر بدود (شنا کند، یا پرواز کند، یا بخزد)، یا کمی بهتر ببیند، یا میوه خاصی را بهتر هضم کند. بخش دیگر مکانیزم انتخاب طبیعی است: تحت شرایطی که جمعیت انواع جانداران رو به افزایش است و همچنین کمبود منابع هم وجود دارد، در چنین شرایطی پیشینیان موجود زنده که از شانس بیشتری برای بقا برخوردار بوده‌اند و همچنین مطابق جهش ژنتیکی مایل بوده‌اند که باقی بمانند بیش از انواع دیگر موجودات جمعیت تولید مثل کرده‌اند؛ و در نهایت، این جهش ژنتیکی بخشی از نوع ارثی انواع مورد نظر می‌شود. آنگاه، کل فرایند می‌تواند از نو آغاز شود (البته بیش از

یک فرایند می‌تواند در یک زمان خاص آغاز شود). به دلیل تکرارهای بی‌شمار این فرایند است که انبوهی از مخلوقات در جهان به‌وجود می‌آیند.

به گفتهٔ دنت، این همه (حیرت‌زدگی) بخشی از ایدهٔ خطرناک داروین است. البته این که ذهن و حیات با تمام تنوعش با این الگوی هدایت‌نشده به‌وجود آمده است، با باور مسیحی و نیز دیگر باورهای موحدانه مغایرت دارد. چون، بنابر باور مسیحیان یا دیگر موحدان، خدا جهان را طراحی و خلق کرده است؛ او اراده کرده است تا جهان شکل خاصی بگیرد، لذا خود سبب شده است تا این شکل خاص را بگیرد. به علاوه، دنت مدعی است که همهٔ ذهن‌ها از ماده به‌وجود آمده‌اند؛ آن ذرهٔ غیر شخصی بی‌شعور رباتیک کوچک دستگاہ ملکولی، ظاهر ذهن یا پدیدهٔ ذهنی را ایجاد کرده است، اما به اعتقاد موحدان، ذهنی (عقل) وجود دارد که از ماده به‌وجود نیامده است. این ذهنی است که از اول وجود داشته است؛ خدا، سرنمون ذهن، همیشه وجود داشته و همیشه علم و اراده داشته است. خدا از ماده یا هر چیز دیگری به‌وجود نیامده است و وجودش متکی یا مبتنی به هیچ چیز نیست.

بنابراین از نظر پلنتینگا، نه دنت و نه نظریهٔ فرگشتی جدید نشان نمی‌دهند که تمام پدیده‌های عالم از جمله ذهن، محصول انتخاب طبیعی بی‌هدف هستند. فرض کنید که اساساً این قضیه به لحاظ منطقی ممکن باشد اما آیا به لحاظ زیستی نیز امکان دارد؟ احتمال زیستی مفهومی پیچیده و دشوار است. آیا می‌توان گفت که حالتی از امور اگر منطبق با قوانین زیستی باشند به لحاظ زیستی ممکن‌اند؟ اما آیا قوانین زیستی خاصی وجود دارد؟ یعنی قوانین زیستی‌ای افزون بر قوانین فیزیک یا شیمی؟ یا آیا باید (در کنار داوکینز) احتمال زیستی را صرفاً چیزی کم‌تر از احتمال اخترشناسانه بدانیم؟ بنابراین، به لحاظ زیستی این احتمال وجود دارد که ذهن برخاسته از مادهٔ بی‌شعور محض باشد البته اگر آن عوالم ممکنه که ذهن در آنها به‌وجود می‌آید مجموعه‌ای از فضاها منطقی‌نه‌چندان قابل فهم را اشغال کنند؟ یا اگر آن عوالمی که ذهن در آنها از یک مادهٔ بی‌شعور محض به‌وجود می‌آید، فضای کافی را به خود اختصاص دهد؟

بنابراین می‌توان گفت احتمال زیستی را به هر صورت که در نظر بگیرید و اگر هم فرض کنید که تمام حیات زمینی از طریق «انتخاب طبیعی» به‌وجود آمده است، تفاوتی نمی‌کند. نتیجهٔ این قضیه این نیست که حیات از راه انتخاب طبیعی بی‌هدف به‌وجود آمده است و حتی این نتیجه را هم نمی‌دهد که به لحاظ زیستی احتمال دارد که حیات به این صورت به‌وجود آمده است. چون هر دو حالت کاملاً امکان‌پذیر است: چه حیات از راه

انتخاب طبیعی بی‌هدف به‌وجود آمده باشد و چه نیامده باشد؛ و باز کاملاً امکان دارد که فرایند انتخاب طبیعی را خداوند هدایت کند و جهت دهد؛ و نیز امکان دارد که بدون این هدایت، جهان ما به وجود نیامده باشد. آزمایشگاه زندگی‌ای را در نظر بگیرید: کاملاً محتمل است که حیات دقیقاً همان‌گونه که الان هست، به‌وجود آمده باشد و هر تغییری که صورت می‌گیرد، به واسطه انتخاب طبیعی باشد و خدا کل فرایند را هدایت و نظارت کند و بدون هدایت او حیات اصلاً نتواند به‌وجود آید. حقیقت نظریه «انتخاب طبیعی» اصلاً نشان نمی‌دهد که تمام حیات از راه انتخاب طبیعی بی‌هدف (هدایت‌نشده) به‌وجود آمده است؛ یا حتی نشان نمی‌دهد که به لحاظ زیستی این امکان وجود دارد که حیات به این طریق به‌وجود آمده باشد. لذا این اشتباه است که هم‌گام با دنت بگوییم که نظریه انتخاب طبیعی نشان می‌دهد که چگونه هر یک از پدیده‌های عالم می‌تواند محصول یک فرایند کورکورانه، غیرغایت‌شناسانه، ناتوان در آینده‌نگری و به غایت مکانیکی بازتولید متفاوت در طی دوران‌های طولانی باشد.

۲.۵ نقد استدلال‌های دنت از دیدگاه پلنتینگا

مدعای دنت این بود که «ایده خطرناک داروین» نه تنها امکان دارد بلکه درست هم هست: از نظر پلنتینگا مدعا این بود که کل جهان موجود، محصول انتخاب طبیعی بی‌شعور است. دلیل این باور چیست؟ آنچه دنت تا این‌جا مطرح کرده است، چیزی بیش از حرف داوکینز نیست: نظر به برخی فرضیات مناقشه‌برانگیز در مورد احتمال منطقی مثلاً این که این امکان وجود دارد که ذهن در یک عالم فاقد ذهن به‌وجود بیاید، ما نمی‌دانیم که ایده خطرناک داروین به لحاظ اخترشناختی نامحتمل است. این استدلال که به لحاظ اخترشناختی بعید است که حیات با تمام تنوعش از طریق انتخاب طبیعی بی‌هدف به‌وجود آمده باشد. زمانی که داوکینز آن را مطرح می‌کند بسی ضعیف‌تر از زمانی است که دنت آن را مطرح می‌کند. این هم از اولین وجه استدلال دنت، اما وجه دومی هم وجود دارد. اگر شخصی مثل خدا وجود نداشت، در این صورت، صرف نظر از چند احتمال بعید، انتخاب طبیعی، بی‌هدف (هدایت‌نشده) بود. وجه دوم استدلال دنت به نفع این نتیجه است که شخصی به نام خدا وجود ندارد، یا به هر حال، تصور این که او وجود دارد نامعقول است؛ کسی که درست فکر می‌کند نمی‌تواند یکتاپرستی را بپذیرد. او چگونه در این باره استدلال کند؟ او

چندین بار تکرار می‌کند که اعتقاد به یک خدای انسان‌گونه بچه‌گانه، غیرعقلانی یا منسوخ است. به‌علاوه، آنچه که او یک خدای انسان‌گونه می‌نامد دقیقاً آن چیزی است که مسیحیان بدان باور دارند؛ خدایی که یک شخص است، گونه‌ای از وجود که توانایی علم (آگاهی) دارد، کسی که هدف و سرانجامی دارد و می‌تواند بر اساس دانسته‌هایش عمل کند به‌گونه‌ای که اهدافش تحقق یابند؛ و اما باور موحدانه مشکلش چیست؟ چرا دینت فکر می‌کند که این باور، بچه‌گانه و غیرعقلانی است؟ تا آن‌جا که مشخص است، حرف او این است: «نخست آن‌که او ادعا می‌کند که استدلال‌های موحدانهٔ سستی (استدلال وجودشناسانه، استدلال‌های هستی‌شناسانه، استدلال برگرفته از طرح (design) هیچ‌یک تأثیرگذار و موفق نبوده‌اند. سپس او فرض می‌گیرد که باور عقلانی به خدا مستلزم شواهد علمی گسترده است و اظهار می‌دارد که هیچ منبع عقلانی دیگری برای باور به خدا یا برای باورهای دینی به‌طور کلی، وجود ندارد.

از نظر پلنتینگا دینت تنها یکی از استدلال‌های موحدانه یعنی استدلال طرح را مطرح می‌کند و حتی اثر ریچارد سوئین‌برن (نمایندهٔ برجستهٔ این استدلال در دوران معاصر) را نیز نادیده می‌گیرد که به مدت سی سال قرائتی مبسوط و تأثیرگذار از این استدلال ارائه کرد. ولی اگر به خدا باور داشته باشیم چیزها (پدیده‌ها) فرقی می‌کنند؟ اگر چنین است، چرا؟ چه چیزی سبب این تفاوت (فرق) می‌شود؟ این موضوع (این پرسش که آیا باور عقلانی به خدا مستلزم استدلال یا شاهد علمی است) مدت‌ها از جملهٔ پرسش‌های محوری در فلسفهٔ دین بوده است.

دینت ظاهراً گمان می‌کند که الهی‌دانان فلسفی که برخی‌شان بر این باورند که ارائهٔ شواهد علمی برای باور دینی عقلانی ضرورتی ندارد، درواقع می‌خواهند که داوری عقلانی را به سخره بگیرند.

از نظر پلنتینگا، دینت مدعایی هم در مقولهٔ ایمان مطرح می‌کند: اگر شما بخواهید در مورد ایمان تعقل کنید و دفاعی عقلانی از ایمان به مثابهٔ یک مقولهٔ اعتقادی فوق‌العاده که ارزش توجه ویژه دارد، ارائه دهید، بایستی زمینه‌ای معقول برای مد نظر قرار دادن ایمان به مثابهٔ راه رسیدن به حقیقت و نه صرفاً راهی که مردم با آن خود و یک‌دیگر را دل‌داری دهند و آرام کنند داشته باشید اما نباید توقع داشته باشیم که با دفاع از ایمان به مثابهٔ راهی به سوی حقیقت همراه شویم آن هم در صورتی که به هر دلیلی بخواهیم به سراغ همان کاری بروید که ظاهراً تلاش برای توجیه است.

آیا نتیجه این مطلب این نخواهد بود که در اعتماد به این منابع، در پذیرش آنچه از آن‌ها برمی‌آید، چیزی غیرعقلانی وجود دارد؟ البته که پاسخ منفی است. پس چرا تأکید می‌کنیم که پذیرش باور دینی در نبود استدلالی به سود قابل اعتماد بودن فرایندهای باورزایی امری نامعقول است؟ شاید این کار غیرعقلانی باشد اما مسلماً به دلیل نیاز دارد. نمی‌توان صرفاً فرض کرد که این‌گونه است. چرا به منابع باور دینی به نحوی متفاوت می‌پردازیم؟ آیا چیزی به‌جز خودسرانگی در این باره وجود دارد که تأکید کنیم که هر منبع حقیقت باید خود را در شهود عقلی، ادراک و حافظه موجه سازد (توجیه کند). شاید ما چندین منبع گوناگون معرفت در مورد جهان داشته باشیم و صرفاً از طریق یکی از آن‌ها نتوانیم اثبات کنیم که آن دیگری قابل اعتماد است.

برای مثال کوانتین اسمیت، خود یک طبیعت‌گراست است. او در مورد سکولاریزاسیون‌زدایی فلسفه در طی ربع قرن گذشته تحقیق کرده است. اسمیت شکوه می‌کند که اغلب فیلسوفان طبیعت‌گرا هیچ‌چیز در مورد فلسفه دین جدید نمی‌دانند و توجه چندانی بدان ندارند. او می‌گوید: اما بخش اعظمی از فیلسوفان طبیعت‌گرا عموماً از افزایش سکولاریزاسیون‌زدایی فلسفه بی‌خبرند، به کار خود در حوزه سکولاریزاسیون ادامه می‌دهند گویی که یکتاپرستی که تقریباً یک‌چهارم یا یک‌سوم حوزه پژوهشی آن‌ها را تشکیل می‌دهد، اصلاً وجود نداشته است. دنت هم تا حدی با این الگو همراه است.

۶. تحلیل انتقادی نگارنده

نقدهای زیادی بر نظریات نئوداروینیسیم‌ها از جمله دانیل دنت وارد شده است. من در این جا به چند نکته که به موضوع مقاله ارتباط دارد، اشاره می‌کنم.

۱. دانیل دنت با بهره‌گیری از ماده‌گرایی مبتنی بر طبیعت‌گرایی از ناسازگاری بین نظریه فرگشت و خدا‌باوری دفاع کرده است. این در حالی است اگر قدری مذاقه علمی داشته باشیم متوجه خواهیم شد که فیلسوفانی چون آلوین پلنتینگا، آلیستر مک‌گراث، ویلیام دمبسکی، پیتر وان و مایکل روس در سازواری میان نظریه فرگشت و خدا‌باوری دفاعیاتی انجام داده‌اند. لازم به ذکر است که آلیستر مک‌گراث (Alister McGrath) به عنوان یک فیلسوف الهی‌دان زیست‌شناس با دنت مناقشه داشته است که این مناقشه هم بسیار تأمل‌برانگیز است. در پژوهش‌های بعدی این مناقشه بررسی خواهد شد.

۲. با توجه به ویژگی‌های نظریهٔ فرگشت و انتخاب طبیعی پلتنینگا از این نظریه دفاع می‌کند که فرگشت هیچ‌گونه اختلافی با «خلقت‌گرایی» و «نظریهٔ فرگشت خدابیناد» وی در حوزهٔ «علم و دین» ندارد. برای مثال ویلیام دمبسکی (William Dembski) با بررسی پیچیدگی‌هایی که در طبیعت وجود دارد با استفاده از برهان «طراح هوشمند»، نظام عالم را به همراه پیچیدگی‌های زیست‌شناسی-فیزیکی یکی از ادلهٔ وجود اثبات وجود خدا و طراح هوشمند در این عالم می‌داند. علاوه بر دمبسکی متفکران دیگری چون پتر وان (Peter Van) و مایکل روس (Michael Ruse) نظریهٔ طراح هوشمندی عالم را با توجه به نظریهٔ فرگشت بررسی کرده‌اند و به نتیجهٔ پلتنینگا که همان سازگاری فرگشت با نظام عالم خلقت‌محور باشد رسیده‌اند.

۳. به نظر نگارنده نقطهٔ کور نظریهٔ فرگشت داروینی این است که داروین و نئوداروینیسم‌های چون دانیل دنت هیچ تبیین روشنی از «فرایند انتخاب طبیعی» ارائه نمی‌کنند. دنت به‌وضوح در کتاب *ایدهٔ خطرناک داروین* به این امر اعتراف می‌کند که نئوداروینیست‌ها هیچ اطلاع یا شاهد علمی مبتنی بر این‌که انتخاب طبیعی چگونه بر «زیست‌کرهٔ زمین» کارش آغاز شده است، ارائه نمی‌کنند؛ یعنی می‌توان گفت این‌که انتخاب طبیعی دارای ویژگی‌هایی چون تدریجی بودن، بی‌غایتی است نئوداروینیست‌ها هیچ‌گونه تبیینی در این زمینه ارائه نمی‌کنند و این مسئله برای نظریهٔ فرگشت دنت بسیار مشکل‌ساز است.

۴. بنابراین با توجه به مقدمهٔ قبل می‌توان گفت نظریهٔ فرگشت داروین یا نئوداروینیست‌های چون دنت که مبتنی بر «انتخاب طبیعی» هستند توان توضیح همهٔ مسائل را ندارد البته بایستی به این نکته اشاره کرد که ریچارد داوکینز در کتاب *ژن خودخواه* تلاش برای تبیین و روشن کردن فرایند انتخاب طبیعی دارد. کتاب *ژن خودخواه* داوکینز آغاز مناقشهٔ میان استفان جی گولد (Stephen Jay Gould) با داوکینز بود که گولد معتقد بود داوکینز در این کتاب اشتباهات فاحشی را در تبیین *ژن خودخواه* بر اساس نظریهٔ فرگشت و انتخاب طبیعی انجام داده است. دنت هم در این مناقشه به‌عنوان حامی فلسفی داوکینز در این نظریه به بحث و مجادله علیه گولد می‌پردازد.

۵. تبیین نظریهٔ فرگشت داروین با در نظر داشتن مشکلاتی چون «سنگ‌واره‌ها» و «سرمنشاء تطورات» مد نظر دانشمندانی چون استفان جی گولد و نیلز الدر (Niles Eldredge) بوده است. در توضیح این مسئله بایستی بگویم نظریهٔ فرگشت داروین در ابتدا

نیز با مشکلاتی روبه‌رو بود که خود او هم بدان واقف بود یکی از این مشکلات و شاید مهم‌ترین اشکالش مشکل «سنگواره‌ها» بود فسیل‌شناسان و دیرینه‌شناسان با انجام آزمایشات روی سنگواره‌ها به این نتیجه رسیدند که سنگواره‌ها به‌مرور به‌وجود نیامده‌اند. بلکه این سنگواره‌ها به‌صورت ناگهانی کامل شده‌اند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که دو دانشمند فسیل‌شناس فرگشتی مذکور گولد و الدرچ در سال ۱۹۷۰ که به این مشکل نظریه فرگشت واقف بودند و برای حل این مشکل نظریه‌ای عجیب را با این مضمون مطرح کردند: «نظریه تعادل نقطه‌ای» (فرگشت با جهش‌های بزرگ). در توضیح این نظریه باید گفت که فرگشت با تغییرات ذره‌ای و طولانی مدت شکل نگرفته است بلکه فرگشت به صورت ناگهانی و بزرگ چون پیدایش سنگواره‌ها کامل شده است. کاملاً پیداست که این نظریه برای رهانیدن بن‌بست نئوداروینیسم از دست سنگواره‌ها و دیرینه‌شناسان بود. مشکل دیگر داروینیسم‌های قرن بیستم (با شاخه‌های مختلف علمی) چون جی. لد یارد ستینس (G. Led yard Stebbins)، تئودوسیوس دویزانسکی (Theodosius Dobzhansky)، ارنست مایر (Ernst Mayr)، جولیان هاکسلی (Julian Huxley)، جورج گیلرد سیمپسون (George Gaylord Simpson)، گلن. ال. جپسن (Glenn L. Jepsen)، رونالد فیشر (Ronald Fisher)، سیویل رایت (Sewall Wight) در مسئله ژنتیک بود. این‌ها با پرسش «سرم‌نشاء تطورات که سبب فرگشت موجودات زنده شده‌اند ... کار خود را آغاز کردند که داروین از عهده پاسخ‌گویی به این مسئله برنیامده بود و سعی کرده است که با فرضیه لامارک (Lamarck) پاسخ این پرسش را بدهد ولی دانشمندان مذکور نظریه جدیدی به نام «نظریه فرگشت ترکیبی» را مطرح کردند و این افراد با مطرح کردن این نظریه به نام نئوداروینیسم شهرت یافتند؛ بنابراین هم نظریه فرگشت داروین با اتکا به «انتخاب طبیعی»، نئوداروینیست‌ها با اتکا بر «نظریه فرگشت ترکیبی» و هم فسیل‌شناسان فرگشتی با اتکا بر «نظریه تعادل نقطه‌ای» (فرگشت با جهش‌های بزرگ) با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بوده و هست. دنت بهتر از هر کسی به این امر واقف است و این‌که مشکلات نظریه فرگشت، بی‌دین بودن دنت با اتکا بر نظریه فرگشت را با مشکلات جدی روبه‌رو می‌کنند.

دنت خداناباور است ولی به لحاظ اطلاع از سیر تاریخی-زیست‌شناسی و علاقه انسان‌ها به دین آموزش دین‌هایی مثل اسلام، بودیسم، هندویسم را برای کودکان در مدارس مفید می‌داند.^۷ دومین مسئله اهمیت نظریه فرگشت و خصوصاً فنی بودن این رشته علمی به لحاظ زیست‌شناختی و ارتباطی که دنت بین مسئله دین و زیست‌شناسی برقرار می‌کند بود.

فلسفهٔ دینی دینت، به اصطلاح، دست به یک دین پژوهی (سواى از نتایج به دست آمده) فرگشتی با رویکردی زیست‌شناختی می‌زند که بسیار درخور تأمل است و می‌تواند پاسخ بسیاری از شبهات به وجود آمده در سطح دانشگاهی را بدهد.

به نظر نگارنده دینت در طی انجام دین پژوهی طبیعی خود در برخی تبیین‌های خود از دین دچار کج فهمی و در نتیجه توهین به ادیان آسمانی می‌شود. دینت در آن جایی از مطالعات دچار توهین آشکار می‌شود که می‌گوید: «خداشناسی امری است غیر عقلانی ...».

۷. نتیجه‌گیری

دینت دین را محصول فرعی فرگشت (By-Product) یا راحت‌تر بگوییم از چیزی دیگر (مثل گفتار و آموزش والدین به کودکان در زمینهٔ سنت‌های دینی) می‌داند. به نظر او باور به دین و خدا محصول مستقیم فرگشت نیست. در توضیح آن باید بگوییم به نظر دینت، اعتقاد پیدا کردن به خدا و دین می‌تواند حاصل اطمینان کودکان به سخنان والدین و اصل زودباوری باشد. البته این زودباوری می‌تواند مفید هم باشد زیرا کودکان بدیهیات زندگی کردن را از والدین خود می‌آموزند؛ البته احتمالاً مجموعه‌ای از عوامل گوناگون دیگری هم در پیدایش گرایش داشتن به دین وجود دارد. خصوصاً در مورد چگونگی شکل‌گیری و گسترش ادیان نکته‌ای که باید متذکر شویم این است که تأثیر پلنتینگا نیز در رابطهٔ علم و دین بسیار مهم و انکارناپذیر است؛ چراکه وی همان‌طور که مشاهده کردید به خوبی به نظریهٔ فرگشت داروین می‌پردازد و بدون آن‌که آن را نفی کند بخشی از آن را سازگار با باور مسیحی و بخشی دیگر از جمله تصادفی‌بودن (by chance) خلفت را ناسازگار با این باور اعلام می‌کند و بدین ترتیب به ریشهٔ این فکر الحادی یعنی نظریهٔ طبیعت‌گرایی فلسفی حمله می‌کند و کسانی چون «دینت» از طلایه‌داران این فلسفه الحادی را کنار می‌زند و با نوشتن دو کتاب سرشت ضرورت (The Nature of Necessity) و آیا خدا یک طبیعت دارد؟ (Does God Have a Nature?) که بر مبنای نظریهٔ جهان‌های ممکن لایب‌نیتس و با بهره‌بردن از آثار «کریپکی» نوشته شده‌اند علاوه بر احیای آکادمیک فلسفهٔ دین در نیمهٔ دوم قرن بیستم همچنین باعث بازگشت دوبارهٔ مباحث کلام فلسفی به عرصهٔ علم و دین شد. از نظر پلنتینگا دینت فلسفهٔ تحلیلی دین معاصر را مطالعه نکرده است و دست به دین پژوهی بر اساس مبانی داروینی و زیست‌شناختی زده است. از نظر پلنتینگا

دنت ظاهراً گمان می‌کند که ایده خطرناک داروین روزی غالب خواهد شد و این باور دینی محکوم به فناست. از نظر پلنتینگا همین ادعای دنت را قبلاً راسل در کتاب *چرا مسیحی نیستیم؟* به شکل فیزیکی به کار برده است؛ و نهایتاً پلنتینگا معتقد است که ایده داروین خلاف نظر دنت ایده خطرناکی نیست که مانند مایع اسید خورنده باشد و همه چیز (از همه مهم‌تر دین و خدا) را بسوزاند و از بین ببرد بلکه این نظریه با نظم و نظریه آفرینش کاملاً سازگار است؛ و این‌گونه نیست که دنت فکر می‌کند که جهان آفرینش بر اساس تصادف و انتخاب طبیعی به وجود آمده باشد بلکه یک طراح هوشمند را مطابق نظر سویین‌برن (Swinburne) برای آفرینش جهان با مبانی فرگشتی باید در نظر گرفت؛ بنابراین از نظر پلنتینگا خدا، همیشه وجود داشته و همیشه علم و اراده داشته است. خدا از ماده یا هر چیز دیگری به وجود نیامده است و وجودش متکی یا مبتنی به هیچ چیز نیست. به‌رحال با توجه به مطالب عنوان‌شده، می‌توان گفت که نظریه پرداز پیشنهاد معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، در واقع مانیفستی علیه طبیعت‌گرایی و نئوداروینیسمی چون دنت ارائه کرده و آن‌ها را نقد می‌کند.

پی‌نوشت

۱. از نظر دیوید هیوم مراد از دین طبیعی، اعتقاد به اصل تجربه محوری (پوزیتیویستی) در حوزه دین است که ابتدا امر قدسی توسط شاهد عینی اثبات و سپس با استدلال تأیید شود.
 ۲. دنت در این زمینه می‌گوید: اگر با اطمینان می‌دانستیم که خدا وجود دارد، مستلزم این نبود که از طریق ایمان به سوی باور به او جهش داشته باشیم. از دیدگاه دنت، این‌که می‌خواهید جهش داشته باشید، جالب توجه نیست؟ چرا می‌خواهید جهش داشته باشید؟ چرا در ما تمایل به پرستش خدا وجود دارد؟ شاید ما این باور را برای چیزی لازم داریم. شاید هم به آن نیاز نداریم و چیزی است که از قبل در ما باقی مانده است.
 ۳. صدای مرکزی موسیقی تونالیتیه را کی‌نوت (keynote) یا تونیک (Tonic) می‌نامند. آثار موسیقی مانند ملودی‌های آشنا که به طور عام با درجه اول گام پایان می‌گیرند، چنان‌که مرسوم است با آکورد ایستای تونیک خاتمه می‌یابند. به این ترتیب، تونالیتیه یک قطعه به حضور صدا، گام و آکوردی مرکزی در آن اشاره دارد. در یک اثر موسیقی، تمام صداهای دیگر در ارتباط با صدای مرکزی شنیده و درک می‌شوند.
- آثار موسیقی مانند ملودی‌های آشنا که به طور عام با درجه اول گام پایان می‌گیرند، چنان‌که مرسوم است با آکورد ایستای تونیک خاتمه می‌یابند. به این ترتیب، تونالیتیه یک قطعه به حضور

صدا، گام و آکوردی مرکزی در آن اشاره دارد. در یک اثر موسیقی، تمام صداهای دیگر در ارتباط با صدای مرکزی شنیده و درک می‌شوند.

۴. انسان دانا یا انسان خردمند با نام علمی «هومو ساپین» (*Homo sapiens*)، گونه‌ای از رده پستاندار دوپا و از خانواده «انسان‌سانان» است. «هومو ساپین» واژه‌ای است مرکب از دو واژه لاتین «هومو» به معنای «انسان» و «ساپین» «هوشمند» یا «خردمند» یا «اندیشه ورز». به نظر دانشمندان، هومو ساپین (انسان هوشمند)، مانند انسان امروزی، نتیجه یک فرایند طولانی تکامل (رشد) است. هومو ساپین‌ها حدود ۱۸۰ هزار سال پیش در آفریقای مرکزی پدیدار شدند ولی تا ۱۰۰ هزار سال بعد همان‌جا ماندند و تنها در حدود ۸۰ هزار سال قبل بود که در فرآیندی که اکنون مهاجرت با انبساط بزرگ نامیده می‌شود به نقاط دیگر مهاجرت کردند و تمام کره زمین را پر کردند (کریمی‌پور، ۱۳۹۱).

۵. اشاره به نظریه «بازیهای زبانی» ویتگنشتاین و کارکردگرایی زبان دینی.

۶. در منطق ریاضی، **قضایای ناتمامیت گودل** (*Gödel's incompleteness theorems*)، توسط کورت گودل در سال ۱۹۳۱ ثابت شدند. این قضایا در منطق ریاضی و فلسفه ریاضی از اهمیت بالایی برخوردارند و دلیل اصلی این اهمیت، رد برنامه هیلبرت (*Hilbert's program*) برای یافتن مجموعه‌ای کامل و سازگار از اصول موضوع برای کل ریاضیات است.

۷. بخش آخر کتاب شکستن طلسم دنت ناظر بر این قضیه است.

منابع

- Dawkins, Richard (2003). *A Devil s Chaplain: Reflection on Hope, Lies, Science, and Love*, Boston: Houghton Mifflin.
- Dennett, Daniel (2006). *Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon*, Penguin Group.
- Dennett, Daniel (2003). 'The Baldwin Effect: A Crane, Note Skyhook', In Bruce H. Weber & David J. Depew (eds.), *Evolution and Learning: The Baldwin Effect Reconsidered*. MIT Press
- Dennett, Daniel (2001). 'Collision, Detection, Muuselot, and Scribble: Some Reflections on Creativity', In David Cope, *Virtual Music, Computer Synthesis of Musical Style*, Cambridge, Mass: MIT press.
- Dennett, Daniel (1996). *Darwin's Dangerous Idea: Evolution and the Meanings of Life*, Simon & Schuster; reprint edition.
- Dennett, Daniel and Alvin Plantinga (2010). *Science and Religion*, Oxford University Press.
- James, William (1902). *The varieties of Religious Experience*, Martin Marty (ed.). New York: penguin.
- Lawson, Thomas (2002). *Bringing Ritual to Mind: psychological Foundations of Cultural*

هٲٲر مهٲرى ١٤٥

Forms, Cambridge: Cambridge University press.

Plantinga, Alvin (2011). *Where the Conflict Really Lies: Science, Religion, and Naturalism*,
Oxford: Oxford University Press.

Wittgenstein, Ludwig (1953). *Philosophical Investigations*, Oxford: Blackwell.